**عنوان مقاله:** شتابزدگي در جامعه ايران

**نویسنده :** حبیب الله پیمان

**مترجم:** -

**منبع :** -

**یادداشت:** -

**گروه سیاسی**: حبیب‌الله پیمان دبیرکل جنبش مسلمانان مبارز و از فعالین ملی- مذهبی از افراط و تفریط در جامعه ایرانی، علل و راه‌های مقابله با آن سخن گفت. پیمان در گفت و گو با سایت «روز» گفت : «تنها راه برون رفت از این وضع این است که جامعه روشنفکری ما از خود بپرسد چه عواملی باعث شده در تلاش‌هایمان برای رسیدن به دموکراسی کامیاب نباشیم.»

\* \* \*

* **بسیاری معتقدند ایران یا به راه افراط می‌رود، یا تفریط چرا؟**

‏گرایش افراط و یا تفریط، مشخصاً و بیشتر در رفتار جامعه سیاسی، نخبگان سیاسی و روشنفکران مشاهده می‌شود؛ که آن نیز معلول دو عامل مرتبط به هم است. اول خصلت شتابزدگی که از ابتدای تکوین جامعه سیاسی و روشنفکری ایران از یک قرن پیش بر رفتار این جامعه حاکم شد و همچنان ادامه دارد. شتابزدگی قطعاً موجب موضع‌گیری‌ها و تصمیم‌گیری‌های نسنجیده‌ای می‌شود که بعد از مدت کوتاهی، نادرستی آنها در آزمون عملی به اثبات می‌رسد. آن وقت همان تصمیم گیرندگان و عمل کنندگان، باز هم عجولانه، بی آنکه به خود فرصت بررسی و نقد علمی و عملی تصمیمات قبلی را بدهند و شرایط را به درستی تحلیل و ارزیابی کنند، تصمیماتی کاملاً عکس تصمیمات قبلی و باز هم عجولانه اتخاذ می‌کنند. بعد از چندی نیز و به دنبال روبه‌رو شدن سیاست‌های جدید با ناکامی، همین سیاست‌ها به صورت واکنشی به طرفی دیگر منتقل می‌شود. اگر دقت کنید می‌بینید در تاریخ جامعه معاصر ما همیشه تناقضی میان رویکرد افراطی، مثلاً به سنت‌گرایی و بعد از چندی گریز از آن به طور افراطی، و رویکرد به مدرنیته وجود داشته است.

* ‏ **ریشه این شتابزدگی در کجاست؟**

‏شرایط تکوین جامعه مدرن در عصر بیداری ایرانیان، در واقع در عرصه رویارویی جامعه سنتی ما با فرهنگ و تمدن غرب آغاز شد.

‏یعنی جنبش بیداری ایرانیان معلول برخورد این نظام فکری، سیاسی، دینی، اجتماعی ایران با مظاهر مختلف غرب بوده است. در این مواجهه، ناگهان جامعه‌ای که بیش از هفتصد سال در نوعی رکود فکری و فقدان نظام عقلانی و فلسفی به سر می‌برد و نظامات عموماً طایفه‌ای بر آن حکومت می‌کردند با نظامی کاملاً متفاوت روبه‌رو شد. در این جامعه خفته، قدرت در دست روسای طوایف بود و فرهنگی مبتنی بر سنت دینی کاملاً قشری، بر جامعه غلبه داشت. آن مردمان شناخت‌شان را از گذشته تاریخی خود از دست داده بودند؛ و چون کار فکری و فلسفی تداوم پیدا نکرده بود ـ بر خلاف آنچه در قرون سوم تا پنجم هجری در ایران شاهدیم که اوج اعتلای فکری بود- ملت و جامعه ایران، تحلیل و شناخت درستی از گذشته خود نداشت. در واقع با گذشته خود قطع ارتباط کرده بود. تاریخ فقط نام شاهان بود و سلسله‌ها، بی آنکه مردم با تمدن و فرهنگ ایران که میراثش را به طور ناخودآگاه حمل می‌کردند و با مکانیسم تغییرات و تحولات آشنا باشند و شناخت درستی از موقعیت خود در جهان داشته باشند. یک نوع غفلت از محیط پیرامونی و به خصوص دنیای نویی که در حال شکفتن بود، وجود داشت.

در چنین وضعیتی رویارویی با فرهنگ غرب، موجب شکست‌های جدی و ناکامی‌های دردآوری در همه عرصه‌ها - نظامی، اقتصادی، فکری و...- شد. ذهن‌های نهفته بیدار شدند، تکان خوردند و تا چشم باز کردند متوجه شدند با پدیده نویی رو‌به‌رو هستند. پدیده‌ای که تمام خوش خیالی‌های آنها را در زمینه این سرزمین و این فرهنگ و این موقعیت، که فکر می‌کردند همیشه حفظ خواهد شد، متزلزل کرد. حتی دیدند تکه‌هایی از خاک میهن دارد جدا می‌شود، استقلال در حال از بین رفتن بود و امنیتی که فکر می‌کردند همیشه حافظ آنها است، سست است. این وضعیت، طبیعتاً اول از همه نخبگان جامعه را به فکر انداخت تا ببینند چه اتفاقی افتاده و چگونه می‌شود از میراثی که در اختیارشان است، دفاع کنند.

‏از اینجا بیداری شروع شد. مشکل اصلی هم از همین جا خود را نشان داد، زیرا در نبود آن پشتوانه فکری، فلسفی و فرهنگی و نبود یک عقلانیت راهنمای عمل، همچنین فقدان روش تحقیق علمی در مسائل اجتماعی، تاریخی و سنتی متوجه شدند دست‌شان از ابزار و روش‌های کار فعال و خلاق، خالی است و ذهن‌شان برای تجزیه و تحلیل و تبیین آنچه که پیش آمده بود، آمادگی ندارد. آنها نمی‌توانستند از آنچه رخ می‌داد ارزیابی درستی داشته باشند و به دلیل از دست دادن تمرین فکری، نمی‌دانستند با کشوری که دارد در آتش آشوب می‌سوزد، چه کنند. تنها می‌دانستند که باید کاری کرد. به عبارت دیگر به انحای مختلف در آنها مسئولیتی به وجود آمده بود و همچنین با انگیزه‌های مختلف از جمله حفظ آب و خاک ـ به خصوص که ایرانی‌ها از گذشته دور زهر تجاوز بیگانه را چشیده و به شدت در برابر هر هجوم و حضور خارجی حساس بودند- به این نتیجه رسیدند که نمی‌توانند این پدیده جدید را که آرام آرام اما به صورتی فوق العاده نیرومند، خود را بر آنان تحمیل می‌کند، نادیده بگیرند. در این راستا ابتدا با همان ابزار و روش‌های کهن، که ریشه در میراث و قدرت کهن ایران داشت، شروع به مقابله کردند. اما آن میراث در همان چند آزمون اول نشان داد که توانایی مقابله با این قدرت موهوم را ندارد و شکست‌های جدی پدید آمد. از هر وسیله‌ای هم استفاده شد، از اندیشه‌های بومی تا سلاح و ابزار جنگ بومی؛ ولی هیچ یک نتیجه نداد. در اینجا بود که در ذهن برخی از جمله عباس میرزا این سئوال پیش آمد که ماجرا چیست؟ ما که همه جور فداکاری می‌کنیم، همه نیروهایمان را هم که به میدان آورده‌ایم، ولی چرا شکست می‌خوریم؟ در پاسخ به این سئوال ابتدا به اینجا رسیدند که آنها نظم جدیدی در سلاح و قشون دارند و اگر ما بخواهیم با آنها مقابله کنیم باید به همان سلاح و ابزار دست یابیم؛ و از ‏اینجا اقتباس شروع شد. اما نکته اینجاست که ایرانیان وقتی متوجه موقعیت بسیار مخاطره آمیز خود شدند و چشم به دنیای جدید باز کردند که در میانه آتش بودند و فرصت اندیشیدن به عمق قضایا را نداشتند. شاید هم بتوان گفت که این فرصت را به خود ندادند. تنها عجولانه و فقط برای اینکه مملکت بیش از این از دست نرود دست به کار شدند و اقتباس را از ظاهری‌ترین وجوه آن قدرت اتخاذ کردند. ‏به طور مثال دیدند آنها ابزار جنگی بهتر دارند. تلگراف دارند... پس ‏به جای کار مرحله‌ای و باز بدون محاسبه و بدون تحلیل و مطالعه درست، کوشیدند بر آن مظاهر برتری غرب دست یابند، آنها را در اختیار بگیرند، اقتباس کنند، وارد کنند و به کمک این کارها از موجودیت و استقلال خود دفاع به عمل آورند. این وضعیت سال‌ها ادامه پیدا کرد. چرا؟ به دو دلیل. یکی آشوب‌ها، اغتشاشات، مداخلات خارجی و جنگ‌ها که همیشه ضربه‌های سختی بر پیکره اقتصادی، سیاسی و فکری جامعه وارد آورده است؛ و دیگر نبود یک پشتوانه فکری؛ که همواره باعث می‌شود بدون اندیشیدن، دست به عمل بزنیم. در واقع این اصل اساسی که اول تفکر، حتی ده میزان تفکر، برای یک درجه عمل همواره در ایران نادیده گرفته شده است. خب، این علت شتابزدگی است. آنها عجولانه آنچه را که به ظاهر مفید تشخیص می‌دادند و در عینیت تجربی و در فاصله کوتاه، بدون اینکه مبانی و مراحل شکل گیری آن را بررسی کنند و یا پیامدها و آثار دورتر و نیز تغییرات آینده را پیش بینی نمایند، به کار می‌گرفتند. البته در آن شرایط نه دوراندیشی امکان پذیر بود و نه می‌شد تجزیه و تحلیل درستی از مبانی فلسفی پدیده‌ها داشت، لذا تنها به نمادهای ظاهری توجه می‌شد.